

گفتگویی با شجاع‌الدین شفا به مناسبت انتشار کتاب «پس از ۱۴۰۰ سال» (۵)

امام زمانی که ساخته و پرداخته دکانداران دین است چه مشخصاتی دارد؟

- ملایان شیعه با استناد به یک وکالت نامه معجول از صاحب زمان خود را جانشین او معرفی کردند و اختیار جان و مال شیعیان را در دست گرفتند
- از یک میلیارد و دویست میلیون مسلمان، تنها ۶ درصد که شیعه اثنی عشری است به وجود امام زمان اعتقاد دارد

مقدمه:

پیکار شجاع‌الدین شفا با حکومتی که به نام دین، ایران را در ورطه‌های چنین هولناک افکنده است، پیش از هر چیز پیکاری فرهنگی است. بی آنکه بخواهیم از اهمیت پیکار سیاسی علیه جمهوری اسلامی بکاهیم، پیکار شجاع‌الدین شفا این ویژگی را دارد که از یک سو رسوبات ذهنی چندین سده‌ای را پاک می‌کند، و از سوی دیگر در بجه ذهن ایرانیان، بویژه جوانان را به آفقهایی می‌گشاید که تاکنون هیچکس به این روشنی به مردم میهن ما نشان نداده است. ایران اگر از قبضه حکومت دینی، یا دکانداری که سده‌هاست دین را وسیله قدرت و ثروت قرار داده‌اند، رها نشود، هر نوع رهایی‌ای گذرا و لغزان خواهد بود. کار شجاع‌الدین شفا در خور ستایشی دوگانه است: یکی به دلیل دلاوری روشنگرانه‌اش، و دیگری به دلیل زحمت پژوهشگرانه‌اش. آخرین کتاب این پژوهشگر پر کار زیر نام «پس از هزار و چهارصد سال» بتازگی منتشر شده است.

به این مناسبت گفتگویی با نویسنده انجام داده‌ایم که بخش پنجم آن در این شماره از نظراتان می‌گذرد.



دکتر شجاع‌الدین شفا نویسنده کتاب «پس از ۱۴۰۰ سال»

صاحب الزمان به همان اندازه که وقیحانه و شرم‌آور است، بیانگر این واقعیت است که دکانداران دین در طول قرون تا چه اندازه معتقدات مذهبی مردمی غالباً پاکدل و نیک‌اندیش را در خدمت منافع خصوصی حقیرانه خویش بکار گرفته‌اند و در این سودای فریب تا چه حد با مقدس‌ترین موازین همان مذهب که ادعای بیضه‌داری آن را داشته‌اند بازی کرده‌اند.

ماجرای این صاحب‌الزمان از دیدگاهی دیگر نیز نه تنها برای جهان تشیع بلکه برای همه دنیای اسلامی مسأله‌انگیز است. زیرا بخش سنی این جهان مسلمان که ۹۰ درصد آن را شامل می‌شود اصولاً وجود خارجی این امام زمان را قبول ندارد تا توقع او را قبول داشته باشد. از جمع ۱۰ درصدی باقی‌مانده نیز که بخش شیعه جهان اسلام را در بر می‌گیرد، پیروان دو شعبه زیدی و اسماعیلی مذهب تشیع به نوبه خود امامی بنام امام دوازدهم به رسمیت نمی‌شناسند و برای او نه غیبتی صغری و نه غیبتی کبری قائلند. مفهوم روشن این دو واقعیت این است که در جمع بیش از یک میلیارد نفری مسلمانان جهان ما، تنها ۶ درصد اثنی عشری آن به وجود چنین امام زمانی باور دارند و ۹۴ درصد دیگر آن را افسانه‌ای ساخته و پرداخته حدیث پردازان شیعه می‌دانند. چنین دوگانگی برداشته‌ها خواه این نتیجه‌گیری را مطرح می‌کند که اگر در این میان حق با اکثریت قریب به اتفاق مخالفان باشد، در آن صورت فرضیه وجود امامی به نام امام غائب اساساً مشروعیتی ندارد تا ولایت فقیه‌ی که صرفاً از توفیق منسوب بدو مایه می‌گیرد مشروعیتی داشته باشد و اگر بالعکس، حق با بخش ۶ درصدی معتقد به وجود و غیبت چنین امامی باشد، در آن صورت حقانیت خود آیین اسلام است که به پرشش گرفته می‌شود. زیرا آیینی که پس از گذشت ۱۴۰۰ سال بر استقرار آن در بخش بزرگی از جهان، و با وجود صدها هزار فقیه و محدث و واعظ و مفتی و مجتهدی که در این مدت در خدمت خود داشته است، همچنان در جمع پیروان خویش ۹۴ درصد گمراه داشته باشد، الزاماً در ایفای رسالت خود که هدایت جهانیان به حقیقت و به رستگاری است بصورتی انکارناپذیر شکست خورده است.

حدیث در موردی که لازم دانسته‌اند مدعیان دیداری برای او تراشیده‌اند که بد نیست دست کم به دو مورد خاص از آنها اشاره کنم:

مورد اول، مورد شاه اسماعیل بنیانگذار سلسله صفوی است که در زمانی که هنوز اسماعیل میرزای ۱۸ساله‌ای بیش نبود، نه تنها به‌هوی پادشاهی ایران، بلکه به‌هوی فرمانروایی بر سراسر جهان افتاد و درست در همین هنگام بود که به روایت عالم آرای عباسی، پیش از خروج او از لاهیجان امام غائب شخصاً با وی دیدار کرد و به او فرمود که: ای اسماعیل، وقت آن رسیده است که خروج کنی و ربع مسکون را به زیر بیرق شیعه درآوری، و آنگاه کمرش را گرفت و سه بار از جای برگند و باز بر زمین گذاشته و سپس با دست مبارک خود شمشیر بر کمرش بست و فرمود که: برو که ترا رخصت است. بر اساس چنین رخصتی بود که چندی بعد از آن، به دستور این کمر بسته امام، در شهر تبریز که مردم آن به علت سنی بودن حاضر به لعن ابوبکر و عمر نشده بودند، تنها در یک روز ۲۰۰۰۰ نفر مرد و زن حتی زنان آبستن، به دست تبرائیان او کشته شدند و در ماههای بعد از آن نیز به نوشته شادروان نصرالله فلسفی در کتاب زندگانی شاه عباس نزدیک به ۲۵۰۰۰ نفر دیگر در نواحی مختلف ایران بنام همین صاحب‌الزمان به فرمان او به قتل رسیدند. اما خود این کمر بسته امام در نخستین منزل از سفر جنگی خود برای آنکه سراسر جهان را به زیر پرچم شیعه درآورد در جنگ چالدران از ترکان عثمانی شکست خورد و با همه قاطعیت مأموریتی که در این راه به عهده او گذاشته شده بود، موضوع امپراتوری جهانی شیعه به فراموشی سپرده شد و صاحب‌الزمان نیز فرمانش را پس گرفت. مورد دومین، در سالهای خود ما بود که بنا به تعبیر معروف کارل مارکس تاریخ به جای اینکه به صورت تراژدی تکرار شده باشد، کمدی وار تکرار شد. هنگامی که آیت‌اللهی به نام روح‌الله خمینی بنوبه خود به‌هوی صدور انقلاب اسلامی خویش به همه بلاد اسلام و کفر افتاد و به‌عنوان مرحله آغازین صدور این انقلاب با قوای کفر صدام علفی پنجه در پنجه انداخت، و برای اطمینان از حصول پیروزی، صاحب‌الزمان‌های متعددی را سوار بر اسب سفید یا بر روی تانک چیفتن، در صورت سیدی نورانی یا در لباس پاسدار انقلاب به فرماندهی عساکر اسلام برگزید، و آنها را به رفتن در سنگرهای بسیجیان و آبگوشت خوردن با آنها واداشت، ولی علیرغم همه این امدادهای غیبی، آیت‌الله مانیز مانند شاه اسماعیل شمشیرش را غلاف کرد و جام زهر شکست را سرکشید و صاحب‌الزمانهای گوش به فرمانش را شکست خورده و بی اعتبار به پنهانگاه‌هایشان فرستاد در انتظار اینکه کمر بسته دیگری، دیر یا زود برای تجدید آزمایش کشور گشایی اسلامی، آنها را به میدانهای تازه بازگرداند.

سوء استفاده دکانداران دین

نحوه برخورد مکتب هزارساله آخوند از کلینی تا خمینی با این اسطوره

فرمود که مهدی موعود مردی از اولاد من است که رنگ پوست عرب و اندام بنی اسرائیل دارد و وسط بینی او برآمده و شکمش قریه و رانهایش پر گوشت است با خالی در ران راست، و در سمت راست رخسارش نیز خال سیاهی است و میان دندانهای ثنایایش باز است.».

غیبت

پیش از درگذشت امام حسن عسکری در ۲۸سالگی، این فرزند او با عنوان مهدی و امام دوازدهم به جانشینی وی می‌نشیند، ولی هیچکس اجازه دیدن او را نمی‌یابد، زیرا که از آن پس تمام امور امامت به نمایندگی او توسط افرادی بنام وکیل یا باب اداره می‌شود که رابط امام با شیعیانند و خود امام در همه مدت در پشت پرده باقی می‌ماند. این غیبت که غیبت صغری نام دارد ۶۹ سال ادامه می‌یابد و در این مدت چهار وکیل عرب و ایرانی جانشین یکدیگر می‌شوند، ولی چون ادامه این وضع بیش از این مقدر نمی‌شود، امام برای وکیل چهارمین «توقیع» خاصی صادر می‌کند که دیگر برای خود جانشینی معین نکند، چون بزودی خود امام به غیبت کبرایی خواهد رفت و تاریخی برای پایان آن معین نشده است و در تمام مدت این غیبت، مؤمنین می‌باید در حوادث به روایان حدیث مراجعه کنند که وی آنها را حجت خود بر ایشان معین کرده است. همچنانکه خودش حجت خدا بر این روایان است، و چون بدین ترتیب آینده دور و نزدیک این روایان بزرگوار بر اساس مورد اطمینانی قرار می‌گیرد، دیگر اشکالی باقی نمی‌ماند که خود این امامی که هیچکس او را ندیده است از داخل چاهی در سامره به غیبتی نامحدود برود و میدان امامت را یکسره در اختیار روایان احادیث خود بگذارد.

البته این توقیع پر آب و نان را مانند خود صاحب توقیع تا کنون هیچکس به چشم ندیده است و نخستین باری هم که از آن در جایی یاد شده، پنجاه سال بعد از آغاز این غیبت، در کتاب غیبت شیخ طوسی است، ولی با آنکه در همین توقیع ادعایی قید شده بود که از میان شیعیان کسانی پیدا خواهند شد که ادعای دیدن مرا خواهند کرد، و هر کس که این ادعا را بکند دروغ‌گوست و به من افترا بسته است، در طول هزار و صد ساله گذشته بارها و بارها همین روایان بزرگوار

مشخصات امام زمان

ولی برای خوانندگانی که فقط خواستار اطلاعاتی کلی هستند می‌توانم بصورتی خلاصه توضیح بدهم که طبق داستان بسیار جالبی که به شیوه کنت دو مونت کریستو جهان غرب یا امیراسلان نامدار ایران خودمان، منتها این بار با امضای پیامبر اسلام و یازده تن آئمه اطهار، از طریق روایاتی بسیار موثق، در بحارالانوار نقل شده است، این امام دوازدهم از مادری بنام ملیکه زاده می‌شود که نواده قیصر روم و در عین حال از تبار شمعون الصفا حواری حضرت عیسی است، و شبی عیسی مسیح و شمعون الصفا و کلیه حواریون دیگر عیسی را در کنار محمدبن عبدالله و علی بن ابیطالب و گروهی از صحابه آنان در خواب می‌بیند و متوجه می‌شود که به منظور خواستگاری او برای امام حسن عسکری به دیر روم آمده‌اند، و چون عیسی و شمعون الصفا به این زناشویی رضایت می‌دهند، حضرت محمد شخصاً خطبه ازدواج را قرائت می‌کند و عقد جاری می‌شود. ولی ملیکه که بخاطر نامسلمان بودن پدر و پدر بزرگش جرأت بازگو کردن این خواب را برای آنان ندارد، ترتیبی می‌دهد که در جنگ رومیان با مسلمانان به اسارت مسلمین درآید و بصورت کنیزی ناشناخته برای فروش در بازار سامره به بغداد فرستاده شود تا در آنجا طبق آنچه در خواب بدو گفته شده بود توسط مباشر خاص امام علی‌التقی خریده شود و به نزد امام رود و به دیدار شوهر آینده‌اش توفیق یابد.

در سامره، این بانو که نرس خاتون (نرگس) نام می‌گیرد، پس از نه ماه بی آنکه نشان بارداری او دیده شده باشد از طریق ران راست و نه از مجرای رحم خود فرزندی به جهان می‌آورد که همان وقت توسط مرعی که از آسمان فرود آمده است به محل ناشناسی برده می‌شود تا بعد از آن هر چهل روز یک بار او را بازگرداند تا پدر و مادرش با او تجدید دیدار کنند. امام عسکری به عمه خود توضیح می‌دهد که این مرغ همان روح القدس است که پیش از آن مادر حضرت موسی نیز فرزند نوزاد خود را به او سپرده بود.

مشخصات جسمانی این نوزاد به نقل قول از خود پیامبر اسلام، توسط شیخ صدوق، فقیه اعظم جهان تشیع، دقیقاً معین شده است: «حضرت رسول الله